

۱. مقدمه

آدمی از آن هنگام که پا به عرصه حیات می‌گذارد، تا هنگامی که به درجه کمال می‌رسد، مراحل متوالی و به هم پیوسته‌ای از رشد را طی می‌کند. این مراحل، اگرچه به ظاهر متوالی، مستمر و یکنواخت هستند، ولی در حقیقت، هر مرحله از مرحله دیگر متفاوت است. در هر یک از این مراحل، انسان دارای ساختمان روانی خاصی است که در رفتار او متبلور است. اهمیت مراحل از این جهت است که به کمک آن می‌توان انواع مشخصی از تربیت را تعریف و طراحی نموده، اصول و شیوه‌های مختلفی را برای تربیت به کار برد. تربیت هنگامی صحیح و ثمربخش خواهد بود که بر اساس مراحل رشد و تحول، بخصوص رشد شناختی، و هماهنگ با اقتضائات هر دوره و مرحله صورت پذیرد.

از آنجاکه انسان دارای ابعاد گوناگون، و نگاه‌ها به انسان نیز متفاوت است، تقسیمات مختلفی در خصوص مراحل عمر انسان مطرح شده است. برای نمونه، پیازنه رشد و تحول‌شناختی انسان را در چهار مرحله می‌داند: الف. حسی - حرکتی (تولد تا ۲ سالگی)؛ ب. پیش عملیاتی (۲ تا ۶ سالگی)؛ ج. عملیاتی عینی (۷ تا ۱۱ سالگی)؛ د. عملیات صوری (۱۲ تا ۱۶ سالگی) (جمعی از مؤلفان، ۱۳۷۰، ص ۹۶). اریکسون، رشد روانی - اجتماعی انسان از تولد تا پایان عمر را در هشت مرحله مطرح می‌کند: ۱. اعتماد در برابر بی‌اعتمادی (تولد تا یک سالگی)؛ ۲. تکیه به خود در برابر شک و تردید (۱ تا ۳ سالگی)؛ ۳. ابتکار در برابر احساس گناه (۳ تا ۵ سالگی)؛ ۴. کارایی در برابر حقارت (۶ تا ۱۱ سالگی)؛ ۵. هویت در برابر گم‌گشتگی هویت (۱۲ تا ۱۸ سالگی)؛ ۶. صمیمیت در برابر تنهایی (۱۹ تا ۳۵ سالگی)؛ ۷. بارآوری در برابر رکود و بی‌حاصلی (۳۵ تا ۶۰ سالگی)؛ ۸. کمال‌یابی در برابر نومیدی (۶۰ سالگی به بعد) (همان، ص ۱۳۲-۱۴۲). موریس دبس، دوران تربیت را بر مبنای رغبت‌های درونی و استعداد انسان برای آموزش و پرورش، به پنج مرحله تقسیم می‌کند: ۱. دوره پرستاری از کودک؛ ۲. دوره کودکستانی؛ ۳. دوره دبستانی؛ ۴. دوره نگرانی بلوغ؛ ۵. دوره جوش و خروش جوانی (دبس، ۱۳۶۸، ص ۱۹؛ شعاری‌نژاد، ۱۳۶۸، ص ۲۲-۲۴).

اما آنچه مهم است، اینکه دین و آموزه‌های دینی را در خصوص عمر و مراحل آن، بدانیم؟ آن را چگونه تقسیم و توصیف کرده است؟ و برای هر یک از مراحل رشد و تحول، چه دستورالعملی بیان کرده است؟ بررسی عبارات، اصطلاحات و واژه‌های ناظر بر مراحل عمر در متون دینی، و به عبارتی، مرحله‌بندی عمر بر اساس منابع اسلامی، هدف بررسی این مقاله است. پیش از بررسی موضوع، لازم است مفهوم «مرحله» تبیین گردد.

بررسی مراحل تحول بر اساس منابع اسلامی

محمد رضا قائمی مقدم / دانشجوی دکتری فلسفه تعلیم و تربیت پژوهشگاه حوزه و دانشگاه

محمود نوذری / استادیار گروه علوم تربیتی پژوهشگاه حوزه و دانشگاه

محمد داوودی / استادیار گروه علوم تربیتی پژوهشگاه حوزه و دانشگاه

مسعود آذربایجانی / دانشیار گروه روان‌شناسی پژوهشگاه حوزه و دانشگاه

دریافت: ۱۳۹۴/۱/۲۰ - پذیرش: ۱۳۹۴/۶/۱۶

چکیده

رشد و تحول انسان تدریجی و دارای مراحل است. در هر یک از این مراحل، ساختار روانی، ویژگی‌ها و رفتار انسان متفاوت از مرحله قبل است. شناخت این مراحل از این جهت اهمیت دارد که به مدد همین مراحل می‌توان انواع مشخصی از تربیت را تعریف و طراحی کرده، اصول و شیوه‌های مختلفی را برای تربیت به کار برد. بسیاری از دانشمندان نیز تحقیقات خود را به بررسی و شناسایی این مراحل معطوف داشته‌اند. از این رو جست‌وجوی این موضوع در متون دینی و شناسایی مراحل رشد و تحول انسان از منظر دین، برای جامعه علمی و دینی بسیار حائز اهمیت است. سؤال این است که متون دینی، عمر و زندگی را چگونه تقسیم، مرحله‌بندی و توصیف کرده است؟ روش تحقیق در این پژوهش، توصیفی - تحلیلی و توصیفی - استنباطی است. یافته‌های تحقیق حاکی از آن است که دین، عمر انسان را به سه مرحله کلی و نه زیرمرحله تقسیم می‌کند. دوران ضعف اولیه، شامل مراحل حمل، رضاع، قبل از تمیز و مرحله تمیز است. دوران قوت، شامل مراحل نوجوانی، شباب و کهولت و دوران ضعف ثانویه، شامل مراحل شیخوخت و ارذل العمر می‌باشد.

کلیدواژه‌ها: رشد، تحول، عمر، مرحله، ضعف، قوت، طفل، بلوغ، شباب، شیخ، ارذل العمر.

۲. مفهوم‌شناسی مرحله

«مرحله» در لغت به معنای فرود آمدن‌گاه، منزل، منزلگاه، مسافتی که مسافر در یک روز طی می‌کند، جای فرود آمدن و جای کوچ کردن به کار رفته است (معین، ۱۳۷۱، ج ۳، ص ۳۹۹۸). به اعتبار معنای لغوی، می‌توان گفت: مرحله به جایی که محل فرود، و آغازی برای حرکت است، اطلاق می‌شود. بنابراین، مرحله‌بندی مستلزم حداقل فرض تقطیع در یک زمینه خاص است (شعبانی ورکی، ۱۳۷۷).

«مرحله» از نظر روان‌شناسی تحولی نیز بسیار حائز اهمیت است. مرحله به‌عنوان زیرمجموعه تحول به دوره سنی خاص اطلاق می‌شود که ویژگی‌های معینی از موضوع مورد مطالعه، برجسته می‌شود. روان‌شناسان تحولی برای پدید آمدن یک مرحله، وجود ویژگی‌هایی را در آن مرحله ضروری شمرده‌اند. از جمله:

۱. در طول تحول، محل و موقعیت ثابتی داشته باشد؛ یعنی یک مرحله مفروض همیشه پس از مرحله معینی بیاید و مرحله معین دیگری را در پی داشته باشد. ۲. هر مرحله واجد صفت توحیدی باشد و حالت یکپارچه شدن در خصوصیات آن باشد. ۳. هر مرحله، یک کل ساختارمند را شکل می‌دهد (هر مرحله متمایز از مرحله دیگر است). ۴. زمینه تهیه بسیاری از خصوصیات یک مرحله وسیع‌تر از چارچوب کنونی آن است و ریشه در مراحل قبلی دارد (منصور، ۱۳۷۳، ص ۵۰).
- به هر حال، در تعیین مراحل خصوصیتی لازم است که هر مرحله را از مرحله قبلی جدا سازد. در عین حال، در ساختار کلی، ادامه مرحله قبلی باشد.

۳. دوره‌ها و مراحل تحول در گزاره‌های دینی

مسئله عمر و زندگی در دنیا، یکی از مسائل بسیار مهم و قابل توجه در منابع دینی است. اهمیت توجه به فرصت زندگی در دنیا و مغتنم شمردن لحظه‌های آن در منابع دینی، به تفصیل مطرح شده و در آیات و روایات زیادی بر آن تأکید شده و راه‌کارهایی برای چگونگی عبور از هر یک از مراحل عمر بیان شده است. طرح آن مجالی خاص دیگر می‌طلبد. در عین حال، بحث مرحله‌بندی فرایند عمر و رشد انسان، موضوعی است که از منظر تعلیم و تربیت، بررسی آن لازم و ضروری به نظر می‌رسد؛ چراکه برنامه‌ریزی‌های دقیق تربیتی، مبتنی بر شناخت این مراحل و خصوصیات و امکانات و شرایط آنهاست. اگرچه نمی‌توان ادعا کرد که گزاره‌های دینی، با صراحت به تقسیم و تبیین تفصیلی مراحل عمر پرداخته‌اند، ولی به نظر می‌رسد از بررسی و تحلیل مفاهیم و اصطلاحات و گزاره‌های مختلفی که در منابع دینی به دست می‌آید، بتوان به طرحواره و چارچوبی در این باره دست پیدا کرد.

گزاره‌های دینی در این خصوص، به دو صورت مطرح شده است: برخی از گزاره‌ها، واژه‌محور بوده و حاوی عناوین و اصطلاحاتی هستند که به نوعی به مراحل عمر اشاره دارند. برخی دیگر، سن‌محورند و با بهره‌گیری از اعداد و ارقام به بیان مقاطعی از عمر پرداخته‌اند. در قرآن کریم، اغلب آیات با عبارات و کلیدواژه‌های خاصی، به مقاطع عمر انسان اشاره دارند و اعداد و ارقام در این خصوص کمتر دیده می‌شود. این آیات چند دسته‌اند:

۱. آیاتی که به اصل خلقت انسان از خاک و سپس، تداوم نسل او از طریق نطفه و مراحل رشد او در رحم اشاره دارند. مانند: «وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنْ سَلَالَةٍ مِّنْ طِينٍ ثُمَّ جَعَلْنَاهُ نُطْفَةً فِى قَرَارٍ مَّكِينٍ ثُمَّ خَلَقْنَا النَّطْفَةَ عَلَقَةً فَخَلَقْنَا الْعَلَقَةَ مُضْغَةً فَخَلَقْنَا الْمُضْغَةَ عِظَامًا فَكَسَوْنَا الْعِظَامَ لَحْمًا ثُمَّ أَنشَأْنَاهُ خَلْقًا آخَرَ فَتَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ» (مؤمنون: ۱۲-۱۴).
۲. آیاتی که به مقاطع زندگی انسان پس از تولد اشاره کرده و با تعبیرات خاصی آن را به سه مقطع کلی تقسیم می‌کنند. مانند:
الف. «... ثُمَّ نَخْرِجُكُمْ طِفْلًا ثُمَّ لِتَبْلُغُوا أَشُدَّكُمْ وَمِنْكُمْ مَنْ يُتَوَفَّى وَمِنْكُمْ مَنْ يُرَدُّ إِلَىٰ أَرْذَلِ الْعُمُرِ لَكُمْ يُعَلِّمُ مِنْ بَعْدِ عِلْمٍ شَيْئًا» (حج: ۵)؛
ب. «... ثُمَّ يُخْرِجُكُمْ طِفْلًا ثُمَّ لِتَبْلُغُوا أَشُدَّكُمْ ثُمَّ لَتَكُونُوا شُيُوخًا...» (غافر: ۶۷)؛
ج. «اللَّهُ الَّذِى خَلَقَكُمْ مِنْ ضَعْفٍ ثُمَّ جَعَلَ مِنْ بَعْدِ ضَعْفٍ قُوَّةً ثُمَّ جَعَلَ مِنْ بَعْدِ قُوَّةٍ ضَعْفًا وَشَيْبَةً...» (روم: ۵۴).

چنان‌که مشاهده می‌شود، هریک از این سه آیه، به سه مقطع از عمر انسان اشاره نموده‌اند. تعبیر دو آیه نخست از این سه مقطع، طفولیت، کمال قوت و در پایان پیری است. حال آنکه تعبیر آیه سوم، به کلی متفاوت می‌شود و از دو مرحله ضعف و یک مرحله قوت یاد می‌گردد. در عین حال، به نظر می‌رسد منافاتی با آیات قبل ندارد؛ چراکه طفولیت با «ضعف اولیه» و قوت، با «بلوغ اشده»، و دوران پیری با «ضعف ثانویه» سازگار و قابل جمع است.

۳. آیاتی که تنها به دو یا یک مرحله اشاره نموده‌اند؛ مانند آیه شریفه «وَيَكَلِّمُ النَّاسَ فِى الْمَهْدِ وَكَهْلًا» (آل عمران: ۴۶). این آیه از دو مقطع طفولیت و میان‌سالگی سخن می‌گوید. آیه «قَالُوا سَمِعْنَا فَتًى يَدُكُرُّهُمُ يُقَالُ لَهُ إِبرَاهِيمُ» (انبیاء: ۶۰). این آیه نیز با تعبیر «فتی» به مقطع جوانی اشاره دارد. در روایات نیز گزاره‌های متعددی ناظر به مراحل عمر و رشد آدمی آمده است. با این تفاوت که در این گزاره‌ها، به جزئیات بیشتری از مقاطع سنی اشاره شده است. به عبارت دیگر، برخلاف آیات، که

بیشتر کلی و با بهره‌گیری از عناوین و واژه‌ها به مقاطع عمر اشاره دارند، روایات بیشتر به صورت جزئی، و با اشاره به مرحله و سن خاصی از عمر، به موضوع پرداخته و دستورالعمل‌های تربیتی لازم و متناسب را توصیه کرده‌اند. این روایات چند دسته‌اند:

۱. روایات سه هفت سال. از آنجاکه دوران مهم رشد و تربیت انسان، دوران کودکی و نوجوانی است، احادیث قابل توجهی با مضامینی مشابه، بر ۲۱ سال اول زندگی انسان تمرکز کرده، از تولد تا ۲۱ سالگی را به سه، هفت سال، تقسیم کرده (حرعاملی، ۱۴۰۹ق، ج ۲۱، ص ۴۷۳، ۴۷۵ و ۴۷۶)، و ویژگی‌هایی را برای رشد و تربیت در هر دوره یادآور شده است.

۲. برخی از روایات به ارقام و مقاطع خاصی از سن انسان اشاره کرده و آن را توصیف نموده، به رهنمودهایی آموزشی و تربیتی در خصوص آن، پرداخته‌اند (همان، ص ۴۷۴).

۳. روایات اخلاقی و عرفانی هستند که بیشتر ناظر به خودسازی و توجه دادن و هوشیار کردن افراد نسبت به گذر عمر و از دست رفتن آن، و غنیمت شمردن فرصت باقی‌مانده است. این روایات، معمولاً عمر را از بیست تا صد سالگی، به مقاطع ده ساله تقسیم و توصیف می‌کند (دیلمی، ۱۴۱۲ق، ج ۱، ص ۱۸۷).

۴. برخی از روایات نیز سن محور نیستند، ولی به مفاهیم و خصوصیاتی اشاره دارند که با مرحله‌ای از عمر انسان قابل تطبیق است. مثل روایاتی که مفاهیم صباوت، تمیز، مراقبه، بلوغ، شب، کهولت، ضعف، سیادت، لعب، عبد بودن، تأدیب، وزارت و غیره را به کار برده‌اند. این مفاهیم، برای توضیح و توصیف مراحل و تبیین‌های روان‌شناختی از آنها، می‌تواند راهنما و کارگشا باشد.

به نظر می‌رسد در مجموع، اگرچه نمی‌توان بر اساس سن تقویمی، مرزبندی دقیقی از مقاطع زندگی و رشد آدمی ارائه داد، ولی بر اساس آیات قرآن، می‌توان دوران عمر را به سه دوره کلی ضعف اولیه، دوران قوت و دوران ضعف ثانویه، و بر اساس روایات به چندین مرحله جزئی‌تر تقسیم کرد. اساس این تقسیم، آیه ۵۴ سوره روم است که بیان می‌کند: «خداست آن کس که شما را ابتدا ناتوان آفرید، آن‌گاه پس از ناتوانی قوت بخشید، سپس بعد از قوت، ناتوانی و پیری داد». مفسران این آیه را به سه دوره کودکی، جوانی و پیری تفسیر کرده‌اند (طباطبائی، ۱۴۱۷ق، ج ۱۶، ص ۲۰۵؛ فضل‌الله، ۱۴۱۹ق، ج ۱۸، ص ۱۶۱؛ طوسی، بی‌تا، ج ۸، ص ۲۶؛ سیدقطب، ۱۴۱۲ق، ج ۵، ص ۲۷۷). علاوه بر اینکه، آیه ۵ سوره حج و ۶۷ سوره غافر نیز با عبارت «طفل»، «بلوغ اشد»، «شیخ» و «ارذل‌العمر» بر این سه دوره تصریح دارند. در کتاب *طب الرضا* نیز مطلبی بیان شده است که بر اساس آن، امام رضا، مراحل طبیعی عمر انسان را بر مبنای غلبه هریک از اخلاط

اربعه بدن (خون، بلغم، صفراء و سوداء)، به چهار مرحله تقسیم نموده‌اند که به نوعی می‌تواند مؤید این تقسیم باشد: حالت اول: پانزده سال است که جوانی و خوبی و طراوت او در این دوره از عمر است. در این مدت، خون در مزاج او بر سایر اخلاط غالب است. حالت دوم: از پانزده سالگی است تا به سی و پنج سالگی، در این قسمت از عمر غلبه با صفراء است که به نهایت شدت و قوت می‌رسد. حالت سوم: این حالت از سی و پنج سالگی شروع می‌شود و به شصت سالگی ختم می‌گردد. در این دوره از عمر، سایر اخلاط مغلوب مره سوداء است. حالت چهارم: چون وارد مرحله چهارم حیات (۶۰ سالگی به بعد) بشویم، بلغم بر سایر اخلاط غلبه پیدا می‌کند. این همان حالتی است که به چیزی بر نمی‌گردد، مگر پیری و ناتوانی به سوی تلخی عیش، لاغری، کم شدن نیرو و فساد زندگی. نشانه این حالت این است که نسیان بر فکر و حافظه او مسلط می‌شود؛ چیزها و کسانی را که با آن مربوط بوده، نمی‌شناسد (طب‌الرضا، ۱۳۸۱، ص ۶۱)؛ چراکه مرحله اول در این تقسیم‌بندی با دوران ضعف اولیه، مرحله دوم و سوم با دوران قوت و مرحله چهارم با دوران ضعف ثانویه هماهنگی دارد.

شاخص و معیار این تقسیم، قوت و ضعف عمومی انسان در این دوره‌هاست. البته در مقایسه افراد با یکدیگر متفاوت خواهد بود. به گفته علامه طباطبائی نکره آوردن «ضعف» و «قوة» در آیه، برای اشاره به ابهام در مقدار ضعف و قوت افراد است؛ زیرا افراد در آن با یکدیگر تفاوت دارند (طباطبائی، ۱۴۱۷ق، ج ۱۶، ص ۲۰۵). با عنایت به آیات و روایات مذکور، و با بررسی واژه‌ها و تعبیراتی که بخصوص در قرآن درباره عمر آمده است، در ذیل به توصیف و تبیین دوران‌ها و مراحل عمر می‌پردازیم:

۱-۳. دوران ضعف اولیه (کودکی) – تولد تا بلوغ

اولین دوره از عمر انسان، دوران ضعف اولیه است که تعبیر «خَلَقْتُمْ مِّنْ ضَعْفٍ» (روم: ۵۴)، اشاره به این مقطع داشته است. بر اساس تفاسیر، این ضعف هم می‌تواند ناظر به ماده اولیه انسان، یعنی نطفه و مراحل تحول آن پیش از تولد باشد، و هم می‌تواند ناظر به دوران کودکی و طفولیت باشد (سیدقطب، ۱۴۱۲ق، ج ۵، ص ۲۷۷). شاهد دیگر آیه «وَخَلَقَ الْإِنْسَانَ ضَعِيفًا» (نساء: ۲۸) می‌باشد که به طفولیت تفسیر شده است (طبرسی، ۱۳۷۷، ج ۳، ص ۲۷۳). همچنین قرآن کریم از این مقطع با واژگانی چون «طفل» (حج: ۵؛ غافر: ۶۷؛ نور: ۳۱ و ۵۹)، «صبی» (مریم: ۱۲ و ۲۹) و نیز واژه «غلام» (آل‌عمران: ۴۰؛ یوسف: ۱۹؛ حجر: ۵۳؛ کهف: ۷۴ و ۸۰؛ و ۸۲؛ مریم: ۷ و ۸ و ۱۹ و ۲۰؛ صافات: ۱۰۱؛ ذاریات: ۲۸) در سوره‌های مختلفی یاد نموده است. بررسی این واژه‌ها، می‌تواند به شناسایی این دوران و مراحل آن کمک نماید.

حالك» (حراملی، ۱۴۰۹ق، ج ۳، ص ۴۱۳)، و حتی تا زمان بلوغ نیز این عبارت به کار رفته است: قال الصادق: «علی الصبی اذا احتلم الصیام...» (همان، ج ۴، ص ۴۱۰). واژه «طفل» و «غلام» نیز چنین هستند. با توجه به آنچه گذشت، نمی‌توان گفت: مقطع کودکی از نظر آیات و روایات، با تقسیم‌بندی خاصی بر اساس نوع انتخاب کلمات برخوردار است؛ زیرا هر سه واژه در کل مقطع کودکی جاری بوده است. ولی با عنایت به آیات و روایات دیگر، می‌توان مقطع کودکی را به سه مرحله تقسیم نمود:

۱-۳-۱. مرحله اول: مرحله رضاع و شیرخوارگی

مرحله اول دوران شیرخوارگی است که تولد تا دوسالگی است که در سه آیه از قرآن، با صراحت به آن اشاره شده است. بر اساس آیه ۲۳۳ سوره بقره، شامل دوره کامل شیردهی برای کسی که می‌خواهد کاملاً آن را رعایت کند، دو سال تمام (حولین کاملین) است. آیه ۱۴ سوره لقمان نیز با تأکید بر زمان از شیر گرفتن، آن را پایان دو سالگی می‌داند. اما با استنباط از آیه ۱۵ سوره احقاف، حداقل مدت شیردهی برای کودکی که ۹ ماه زندگی جنینی را پشت سر گذاشته، ۲۱ ماه است. روشن است حداقل شیردهی، به هر مقدار که از طول مدت بارداری کم شده باشد، افزایش خواهد یافت. این مرحله را با الهام از عبارت «وَالْوَالِدَاتُ يُرْضِعْنَ أَوْلَادَهُنَّ حَوْلَيْنِ كَامِلَيْنِ»، می‌توان مرحله «رضاع» نام نهاد. شاخصه این مرحله، همراهی و پیوستگی فیزیکی، جسمی و روانی و وابستگی شدید کودک به مادر است. به‌گونه‌ای که قرآن کریم پایان این مرحله را با عبارت «فصال» یعنی جدا شدن تعبیر می‌کند.

۲-۳-۱-۲. مرحله دوم: مرحله قبل از تمیز

مرحله دوم، دوره قبل از تمیز است که بر اساس روایات سه هفت سال، می‌توان آن را «مرحله» بازی نامید. شاخصه این دوره، بازی گوشی و کنجکاوی کودک برای شناسایی محیط و اتفاقاتی است که در اطراف او رخ می‌دهد. کودک تلاش می‌کند که از همه چیز سر در آورد و قدرت تشخیص پیدا کند. این مرحله را شاید بتوان از آیه ۳۱ سوره نور استنباط کرد؛ چراکه زنان را به رعایت حجاب، جز در برابر عده‌ای خاص، از جمله کودکانی که هنوز به تشخیص خوب و بد نرسیده‌اند: «الطُّفُلِ الَّذِي نَمَّ يَطْهَرُ وَعَلَى عَوْرَاتِ النِّسَاءِ»، توصیه می‌کند که به‌طور طبیعی، حدود ۷ سالگی است.

۳-۳-۱-۳. مرحله سوم: مرحله تمیز

مرحله سوم، دوران تمیز است که تا پیش از بلوغ و احتلام ادامه می‌یابد. این مرحله نیز از آیه شریفه ۵۸ سوره نور استنباط می‌شود؛ زیرا دستور می‌دهد فرزندان که هنوز به سن بلوغ و احتلام نرسیده‌اند، در سه وعده، که زمان خلوت والدین است، باید اجازه ورود بگیرند: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا

طفل: «طفل» در لغت به معنای مولود صغیر (ابن فارس، ۱۴۰۴ق، ج ۳، ص ۴۱۳)، یا فرزند کوچک انسان و چهارپا است. به عقیده برخی، این دوران تا اوان تمیز ادامه می‌یابد. پس از آن دوران صبی، حزور، یافع، مراهق و بالغ آغاز می‌شود (فیومی، ۱۴۱۴ق، ص ۳۷۴). برخی دیگر، طفولیت را تا شش سالگی و پس از آن را دوران صبایت تا حد بلوغ می‌دانند. از بررسی آیات، چنین به نظر می‌رسد که تمایز چندانی در ادبیات قرآنی میان این مراحل وجود ندارد؛ زیرا قرآن کریم برای تمام این مقاطع از واژه «طفل» بهره گرفته است. طفولیت از ابتدای تولد تا پیش از بلوغ را شامل می‌شود (فاکر، ۱۳۹۲، ص ۱۰۲). برای نمونه، در قرآن به نوزاد آن‌گاه که زاده می‌شود، واژه «طفل» اطلاق گردیده است: «ثُمَّ نُخْرِجُكُمْ طِفْلاً» (حج: ۵). همچنین بر کودک تا وقتی که مسائل جنسی را متوجه نشده و به سن تمیز نرسیده است، طفل اطلاق شده است: «أَوِ الطُّفُلِ الَّذِي لَمْ يَطْهَرُوا عَلَى عَوْرَاتِ النِّسَاءِ»؛ (نور: ۳۱). در جای دیگر، دامنه طفولیت را تا اوان بلوغ و احتلام می‌کشاند: «وَإِذَا بَلَغَ الْأَطْفَالُ مِنْكُمْ الْحُلُمَ فَلْيَسْتَأْذِنُوا» (نور: ۵۹). بنابراین، در فرهنگ قرآن گستره مفهوم طفل، شامل تولد تا بلوغ می‌شود (فاکر، ۱۳۹۲، ص ۱۰۲).

صبی: «صبو» و «صَبُوَّة» در لغت به معنای جهالت پیشگی و گرایش به لهو است (فراهیدی، ۱۴۰۹ق، ج ۷، ص ۱۶۸). واژه «صبی»، بر مقطع کودکی تا پیش از بلوغ اطلاق می‌شود (راغب اصفهانی، ۱۴۱۲ق، ص ۴۷۵). برخی نیز آن را در مقطع پس از تولد تا باز گرفته شدن از شیر اطلاق کرده‌اند (ابن منظور، ۱۴۱۴ق، ج ۱۴، ص ۴۵۰). این واژه در قرآن کریم، درباره کودکی دو پیامبر بزرگ خداوند عیسی و یحیی به کار رفته است (مریم: ۱۲ و ۲۹).

غلام: واژه «غلام» نیز از جمله واژگانی است که علی‌رغم تفسیر آن به مقطع بروز شهوت جنسی در کودک (ابن منظور، ۱۴۱۴ق، ج ۱۲، ص ۴۳۹)، که با علائمی چون بروز آثار اولیه بلوغ همچون روییدن مو بر پشت لب همراه است (ابن فارس، ۱۴۰۴ق، ج ۴، ص ۳۸۷)، در قرآن کریم به صورت مطلق به کار رفته است و شامل بدو تولد به بعد می‌شود. چنان‌که در بشارت فرزند به ابراهیم و زکریا آمده است (ذاریات: ۲۸؛ صافات: ۱۰۱؛ حجر: ۵۳). همچنان‌که درباره حضرت یوسف آن‌گاه که از چاه بیرون کشیده شد نیز به کار رفته است: «قَالَ يَبْسُرَى هَذَا غُلَامًا» (یوسف: ۱۹).

این واژه‌ها در روایات نیز به صورت عام و در محدوده سنی تولد تا بلوغ استعمال شده است. برای نمونه، در روایات، هم از کودک در گهواره با واژه «صبی» تعبیر شده است: «فإن هذا عیسی بن مریم یزعمون أنه تکلم فی المهد صبیا» (بحرانی، ۱۳۷۴، ج ۲، ص ۴۳۸)، و هم از کودکی، که قدرت تشخیص و توصیف دارد، با عبارت «صبی» یاد شده است: «اباک و الجماع حیث یراک صبی یحسن ان یصف

لَيْسَتْ أُنْثَىٰ لَكُمْ أَلْدَيْنَ مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ وَالَّذِينَ لَمْ يَبْلُغُوا الْحُلُمَ مِنْكُمْ ثَلَاثَ مَرَّاتٍ، که در تفاسیر به کودکان ممیز تفسیر شده است (طباطبائی، ۱۴۱۷ق، ج ۱۵، ص ۱۶۳). البته کودک ممیز، سن خاص و مشخصی ندارد. بر اساس شرایط و تفاوت‌های فردی در کودکان متفاوت است. بر اساس روایات، سه هفت سال نیز این مرحله، زمان آموزش و تادیب است.

۲-۳. دوران قوت - بلوغ تا حدود ۶۰ سالگی

بر اساس آیات قرآن، دومین دوره از زندگی آدمی، دوران قوت است. این دوران، با رسیدن به بلوغ آغاز می‌شود و تا مرحله میان‌سالی ادامه می‌یابد؛ زیرا همان‌گونه که در مفهوم‌شناسی طفولیت و کودکی بیان شد، در آیات قرآن کریم از ابتدای تولد تا رسیدن به بلوغ شرعی، که همان زمان احتلام است، دورانی است که بر آن کودکی اطلاق می‌شود و کودکی با ضعف اولیه تقارن دارد؛ ضعفی که هر لحظه از آن کاسته می‌شود و در جهت قدرت و قوت پیش می‌رود. بنابراین، آغاز دوران قوت و جوانی، زمان بلوغ شرعی است. قرآن کریم با واژه‌های قوت، بلوغ، فتی، بلوغ اشد و کهل از این دوران می‌کند.

«قوت»، عبارت عامی است که به این دوران اشاره دارد. در آیه ۵۴ سوره روم آمده است: «ثُمَّ جَعَلَ مِنْ بَعْدِ ضَعْفٍ قُوَّةً»؛ یعنی خداوند همان کسی است که شما را پس از این ضعف و ناتوانی، قوت و قدرت بخشید. در تفاسیر از این عبارت، به دوران جوانی و شکوفایی (مکارم شیرازی و همکاران، ۱۳۷۴، ج ۱۶، ص ۴۷۹) و بلوغ اشد (طباطبائی، ۱۴۱۷ق، ج ۱۶، ص ۲۰۵) تفسیر شده است. به نظر می‌رسد، «قوت» واژه عامی است که شامل همه دوران توانمندی انسان از شروع تا نقطه اوج و پختگی میان‌سالی است. این دوران، شامل سه مرحله است که در ذیل مورد بررسی قرار می‌گیرد:

۱-۲-۳. مرحله بلوغ و نوجوانی

نوجوانی که شامل محدوده تقریبی ۱۳، ۱۴ تا ۱۸ سالگی است (آذربایجانی و شجاعی، ۱۳۹۳، ص ۱۲۹)، به پلی بین کودکی و بزرگسالی تشبیه شده است که فرد برای یافتن جایگاه خود به‌عنوان بزرگسال رشد یافته، ناگزیر از عبور از آن است (همان). در آیات و روایات با عباراتی مثل بلوغ، مراهقه، یافع (مجلسی، ۱۴۰۳ق، ج ۵۷، ص ۳۵۱) و حدث (نهج البلاغه، ۱۴۱۴ق، نامه ۳۱)، به این مرحله از عمر اشاره شده است.

بلوغ: یکی از عباراتی که در مورد دوران قوت، بخصوص اوایل آن به‌کار رفته است، بلوغ است. بلوغ به‌معنای رسیدن به مراد، رسیدن یا نزدیک شدن به انتهای امر، یا پایان مقصد زمانی، مکانی یا جز اینها (راغب اصفهانی، ۱۴۱۲ق، ص ۱۴۴)، کامل و رسیده شدن میوه، ادراک و رسیدن کودک به سن

رشد و بلندی است (ابن منظور، ۱۴۱۴ق، ج ۱، ص ۴۸۶). در کاربرد رایج، مراد از بلوغ، آغاز مرحله‌ای طبیعی در زندگی کودک است که در آن، با پیدایی و شکوفایی غریزه جنسی و پدید آمدن برخی دگرگونی‌های جسمی و روانی و رشد عقلی و ادراکی، وی به مرتبه مردان یا زنان نایل می‌شود (نجفی، ۱۳۹۴ق، ج ۲۶، ص ۵). در اصطلاح فقهی، بلوغ پایان مرحله صغیر بودن و داخل شدن در مرحله تکلیف است (حسینی، ۱۳۸۲، ص ۹۴).

در قرآن کریم سه تعبیر درباره بلوغ بیان‌شده که به‌معنای اصطلاحی بلوغ مربوط است: بلوغ نکاح، بلوغ حُلْم، و بلوغ اَشُدَّ.

بلوغ نکاح: این تعبیر، یک بار در قرآن به‌کار رفته است: «وَابْتَلُوا الْيَتَامَىٰ حَتَّىٰ إِذَا بَلَغُوا النِّكَاحَ» (نساء: ۶) که برخی مفسران (طبرسی، ۱۳۷۲، ج ۳، ص ۱۶)، همانند برخی از احادیث (نوری، ۱۴۰۸ق، ج ۱۴، ص ۱۲۴ و ۱۲۵) مراد از این تعبیر را احتلام بیان کرده‌اند. بدین‌معنا که کودک با فعلیت یافتن احتلام به مرحله بلوغ وارد می‌شود. ولی برخی دیگر، مراد از آن را رسیدن به سنی دانسته‌اند که در آن توانایی نکاح و زناشویی پیدا می‌شود، حتی اگر بالفعل احتلام صورت نگیرد (طوسی، بی‌تا، ج ۳، ص ۱۱۶).

بلوغ حُلْم: این تعبیر دو بار در قرآن آمده است: «...وَالَّذِينَ لَمْ يَبْلُغُوا الْحُلُمَ مِنْكُمْ... وَاِذَا بَلَغَ الْاَوْفَلَ مِنْكُمْ الْحُلُمَ...» (نور: ۵۸ و ۵۹). ماده «حُلْم»، در لغت به معنای بردباری، عقل، خواب دیدن و جز اینها به‌کار رفته است (فیومی، ۱۴۱۴ق، ص ۱۴۸). واژه «حُلْم»، به‌معنای خواب دیدن و آمیزش در خواب است (حسینی‌زبیدی، ۱۴۱۴ق، ج ۱۶، ص ۱۶۷). به نظر می‌رسد، مراد از تعبیر قرآنی «بلوغ حُلْم»، رسیدن به بلوغ جنسی از طریق احتلام است. برخی فقها، مراد از آن را هرگونه بیرون آمدن منی دانسته‌اند، در خواب باشد یا در بیداری (سبحانی، ۱۴۱۸ق، ص ۹). به نوشته راغب اصفهانی، زمان بلوغ از آن جهت بلوغ حُلْم نامیده شده که انسان بالغ توانایی حِلْم یعنی نگاهداری خود را از خشم دارد (راغب اصفهانی، ۱۴۱۲ق، ص ۲۵۳)؛ یعنی رشد جسمی و جنسی او به نوعی با توانایی عقلی او هماهنگ و همزمان است. به همین دلیل، قدرت کنترل خود را دارد، و شرط اصلی وجود تکلیف برای او نیز همین است.

بلوغ اشد: یکی دیگر از تعبیراتی که در سوره‌های متعددی به چشم می‌خورد، و با مقطع نوجوانی و جوانی ارتباط می‌یابد، تعبیر بلوغ اشد است. این تعبیر هشت بار (انعام: ۱۵۲؛ یوسف: ۲۲؛ اسراء: ۳۴؛ کهف: ۸۲؛ حج: ۵؛ غافر: ۶۷؛ قصص: ۱۴؛ احقاف: ۱۵) در قرآن کریم آمده و تفاسیر گوناگونی از آن

شده است. درباره واژه «أشُدَّ»، چند نظر مطرح شده است: برخی آن را جمع کلمه شد به معنی توانا و غالب شدن (طوسی، بی تا، ج ۴، ص ۳۱۸)، برخی آن را جمع شدّه به معنی توانایی، استواری و صلابت، و شماری نیز آن را جمع شدّ به معنای شدت دانسته‌اند. برخی هم این کلمه را مفرد می‌دانند (ابن فارس، ۱۴۰۴ق، ج ۳، ص ۱۸۰).

در این باره که بلوغ اشُدّ مربوط به چه مقطع و سنی است، میان مفسران اختلاف وجود دارد: برخی برای بلوغ اشُدّ، سنین خاصی از جمله ۱۸، ۳۰، و ۴۰ سالگی را بیان کرده‌اند (طوسی، بی تا، ج ۴، ص ۳۱۸). از جمله مستندات قول به ۴۰ سالگی را آیه ۱۵ احقاف دانسته‌اند که در آن رسیدن به این سن، تصریح شده است: «حَتَّىٰ إِذَا بَلَغَ أَشُدَّهُ وَبَلَغَ أَرْبَعِينَ سَنَةً» (طبرسی، ۱۳۷۲، ج ۹، ص ۱۳۰). برخی مفسران، «بلوغ اشُدّ» را نه یک مقطع سنی خاص، بلکه دوره‌ای از زندگی انسان شمرده‌اند؛ مانند فاصله میان ۱۸ تا ۳۰ سالگی، یا فاصله بلوغ تا ۴۰ سالگی (فخررازی، ۱۴۲۰ق، ج ۲۴، ص ۲۳۴). در میان فقهای شیعه نیز این مسئله مورد اختلاف است. به باور برخی، مراد از بلوغ اشُدّ، تکمیل شدن قوای عقلانی و حسی است (کاظمی، ۱۳۶۵، ج ۳، ص ۱۴۱). حال آنکه، برخی دیگر با استناد به پاره‌ای روایات (کلینی، ۱۴۰۷ق، ج ۷، ص ۶۸ و ۶۹)، آن را تنها بلوغ جنسی دانسته‌اند (نجفی، ۱۳۹۴ق، ج ۲۶، ص ۱۰). در عین حال، برخی با استشهاد به آیه ۱۵ سوره احقاف، بلوغ اشُدّ را رسیدن به نیرویی می‌دانند که مبدأ آن احتلام و انتهای آن ۴۰ سالگی است (سبحانی، ۱۴۱۸ق، ص ۱۴).

به نظر می‌رسد، با مقایسه آیات با هم، نظر اخیر تأیید می‌گردد و به این نتیجه می‌رسیم که بلوغ اشُدّ، از بلوغ شرعی آغاز می‌گردد و به طور عادی تا حدود چهل سالگی استمرار می‌یابد؛ زیرا در آیه «وَأَبْتَلُوا الْيَتَامَىٰ حَتَّىٰ إِذَا بَلَغُوا النِّكَاحَ فَإِنْ آنَسْتُمْ مِنْهُمْ رُشْدًا فَادْفَعُوا إِلَيْهِمْ أَمْوَالَهُمْ» (نساء: ۶)، سخن از بلوغ نکاح یا همان مقطعی است که انسان شرایط جنسی لازم را برای ازدواج دارا می‌باشد. یتیم در این مقطع، مشروط بر آنکه سفیه نباشد، واجد صلاحیت‌های لازم برای عهده‌دار شدن امور مالی خود می‌باشد. آیه «وَلَا تَقْرَبُوا مَالَ الْيَتِيمِ إِلَّا بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ حَتَّىٰ يَبْلُغَ أَشُدَّهُ» (انعام: ۱۵۲) از دریچه دیگری به احکام مربوط به دارایی‌های یتیم می‌پردازد. از مقارنه میان این دو آیه، استفاده می‌شود که سرآغاز بلوغ اشُدّ، همان بلوغ نکاح است؛ زیرا در این مقطع فرد توانایی‌های بایسته برای مدیریت امور مالی خود را به‌طور طبیعی دارا می‌باشد، گرچه ممکن است در مواردی هنوز به این سطح از توانایی‌ها دست نیافته باشد. در این صورت، بلوغ اشُدّ تحقق‌پذیرفته است. این معنا در حالی است که آیه شریفه «حَتَّىٰ إِذَا بَلَغَ أَشُدَّهُ وَبَلَغَ

أَرْبَعِينَ سَنَةً» (احقاف: ۱۵)، سخن از بلوغ اشُدّ و رسیدن به چهل سالگی به میان آورده است که بیانگر این است که بلوغ اشُدّ، در یک مقطع زمانی وسیع صورت می‌پذیرد و بلوغ شرعی تنها می‌تواند شروع آن باشد؛ همان مقطعی که در برخی آیات به‌عنوان مرحله قوت یاد گردیده است. در برخی دیگر نیز بین دو مقطع طفولیت و پیری قرار گرفته است. شاهد این برداشت دو روایت از امام صادق^ع است که در یکی بلوغ اشُدّ را به احتلام تفسیر کرده و فرموده‌اند: «بلغ اشده» یعنی احتلام و ۱۳ سالگی (عیاشی، ۱۳۸۰ق، ج ۲، ص ۲۹۲)، و در روایت دیگر، به نهایت بلوغ اشُدّ اشاره کرده و فرموده‌اند: اگر فرد به ۳۳ سالگی برسد، به بالاترین حد رشد خود رسیده است و اگر به ۴۰ سالگی برسد، به نهایت و کمال رشد دست پیدا کرده است و از ۴۱ سالگی به بعد، رو به نقصان می‌رود (صدوق، ۱۳۶۲، ج ۲، ص ۵۴۵).

به هر حال، گستره سنی بلوغ اشُدّ بر اساس روایات مذکور، از ابتدای بلوغ و نوجوانی تا انتهای جوانی، بلکه اوایل میان‌سالی یعنی ۴۰ سالگی را شامل می‌شود.

۲-۲-۳. مرحله جوانی

مرحله بعدی دوران قوت، جوانی است. در آیات و روایات واژه‌های متعددی به این مرحله اشاره کرده‌اند. یکی از واژه‌ها، «بلوغ اشُدّ» است که بیان گردید. واژه‌های دیگری مثل «فتی» و «شاب» نیز در این مورد به‌کار رفته است.

فتی: یکی دیگر از تعبیرات قرآن در مورد جوانی، عبارت «فتی» به معنای جوان است. قرآن کریم این واژه را در مورد حضرت ابراهیم^ع (انبیاء: ۶۰)، اصحاب کهف (کهف: ۱۰ و نیز ۱۳)، زنان مؤمنه (نساء: ۲۵)، حضرت یوسف^ع و خدمت‌کاران ایشان (یوسف: آیات ۳۰، ۳۶ و ۶۲)، همراه و شاگرد حضرت موسی^ع (کهف: ۶۰ و ۶۲)، و کنیزان جوان (نور: ۳۳) به‌کار برده است. بنابراین، «فتی» هم به معنی جوان است و هم به معنی کنیز و غلام و خدمتگزار (طیب، ۱۳۷۸، ج ۷، ص ۱۹۲). شاید بتوان گفت: «فتی» در کاربرد عرفی خود بر جوان اطلاق می‌گردد و از آنجاکه جوانان معمولاً به خدمتگزاری بزرگترها مشغول هستند، بر خدمتگزار نیز اطلاق شده است. بعید نیست که واژه «فتی» در سایر موارد نیز به همین معنای «جوان خدمتگزار» باشد (همان، ص ۱۸۴).

شاب: یکی دیگر از واژگانی که در مورد جوانی به‌کار رفته است، «شاب» است. «شاب» در لغت به معنی رشد و نمای شیء همراه با قوت و حرارت و نشاط است. در مورد انسان به معنای رشد و نمو جسمی و قدرت بدنی است (ابن فارس، ۱۴۰۴ق، ج ۳، ص ۱۷۷) که به دوران پیش از کهنولت گفته

می‌شود (فیومی، ۱۴۱۴ق، ص ۳۰۲). این واژه، اگرچه در قرآن نیست ولی در روایات زیاد به کار رفته است. شاید از مقایسه چند روایت بتوان محدوده سنی شاب را تعیین کرد. در روایتی در مورد امام جواد^ع آمده است: «و مات^ع و هو شاب ابن خمس و عشرين سنة» (بحرانی اصفهانی، ۱۴۱۳ق، ج ۲۳، ص ۵۹۶). در روایتی آمده است که امام زمان^ع در صورت جوانی کمتر از ۴۰ ساله ظهور می‌کنند: «ثُمَّ يُظْهِرُهُ بِقُدْرَتِهِ فِي صُورَةِ شَابِ ابْنِ دُونَ أَرْبَعِينَ سَنَةً» (مجلسی، ۱۴۰۳ق، ج ۵۱، ص ۱۳۲). علامه مجلسی نیز به نقل از *سرالادب* بیان می‌کند که وقتی ریش نوجوان کامل شد، و به سن ۳۰ الی ۴۰ سالگی رسید، به او شاب می‌گویند (همان، ج ۵۷، ص ۳۵۱). از مجموع این کاربردها، می‌توان بیان کرد که «شاب» واژه‌ای است که در محدوده سنی بلوغ و نوجوانی تا ۴۰ سالگی را شامل می‌شود.

۳-۲-۳. مرحله کهولت و میان‌سالی

آخرین مرحله از دوران قوت، که پلی میان جوانی و پیری است، مرحله کهولت و میان‌سالی است. «کهل» عبارتی است که در قرآن آمده و با اواخر دوران جوانی و اوایل پیری سازگار است. لغت‌شناسان «کهل» را به معنای مقطع ظهور علائم اولیه پیری دانسته‌اند که مقارن با انتهای جوانی است (فراهیدی، ۱۴۰۹ق، ج ۳، ص ۳۷۸). *ابن فارس*، معنای اصلی این واژه را قوت در چیزی دانسته است (ابن فارس، ۱۴۰۴ق، ج ۵، ص ۱۶۴). به لحاظ زمانی، برخی آن را پس از سی سالگی (جوهری، ۱۹۹۰، ج ۵، ص ۱۸۱۳) و برخی نیز آن را مقطع بین سی و چهل سالگی (فیومی، ۱۴۱۴ق، ج ۲، ص ۵۴۳) دانسته‌اند. این واژه، در دو جای قرآن در وصف حضرت عیسی^ع به کار رفته است: «وَيُكَلِّمُ النَّاسَ فِي الْمَهْدِ وَكَهْلًا وَمِنَ الصَّالِحِينَ» (آل عمران: ۴۶). همچنین: «تُكَلِّمُ النَّاسَ فِي الْمَهْدِ وَكَهْلًا» (مائده: ۱۱۰). به گفته مرحوم بلاغی، «چنین معروف است که عیسی در سی سالگی به رسالت برانگیخته شد و سه سال بعد به آسمان‌ها عروج نمود» (بلاغی، ۱۴۲۰ق، ج ۱، ص ۲۸۴). همچنان‌که *ابن شهر آشوب مازندرانی* در *متشابه القرآن و مختلفه* به همین نکته اشاره کرده است (ابن شهر آشوب، ۱۳۶۹، ج ۱، ص ۲۵۸). بنابراین، طبق این تفسیر محدوده سنی برای کهولت، حدود ۳۰ سالگی به بعد است. این مطلب، با روایت امام صادق^ع که فرمود: «إِذَا زَادَ الرَّجُلُ عَلَى الثَّلَاثِينَ فَهُوَ كَهْلٌ» (ابن شعبه حرانی، ۱۴۰۴ق، ص ۳۷۰) تأیید می‌شود. البته لغت‌شناسان، محدوده آن را کمی بیشتر می‌دانند. *ابن اثیر در النهایه*، کهولت را بین ۳۰ تا ۴۰ و یا ۳۳ تا ۵۰ سالگی می‌داند (ابن اثیر جرزلی، ۱۳۶۷، ج ۴، ص ۲۱۳) و *ثعالبی در فقه اللغة*، محدوده ۴۰ تا ۶۰ سالگی را برای سنین کهولت تعیین می‌کند (ثعالبی، ۱۴۱۴ق، ص ۱۲۴). علامه مجلسی، به نقل از *سرالادب* نیز همین معنی را برای «کهل» بیان می‌کند (مجلسی، ۱۴۰۳ق، ج ۵۷، ص ۳۵۱).

به نظر می‌رسد، در جمع‌بندی از اقوال فوق، می‌توان مطلب را این‌گونه تصویر کرد که آغاز کهولت از سی سالگی به بعد است و تا ۶۰ سالگی ادامه دارد. این برداشت، با روایتی که در *طب الرضا* آمده است، تطابق دارد. بر اساس آن روایت، حالت سوم انسان، که همان مقطع میان‌سالی است، از سی و پنج سالگی شروع می‌شود و به شصت سالگی ختم می‌گردد (طب الرضا، ۱۳۸۱، ص ۶۱). بر اساس برخی روایات، قدرت و قوت انسان، بخصوص قوت عقلی، همچنان تا ۶۰ سالگی ادامه دارد و بعد از آن، رو به افول می‌رود: «قَالَ الصَّادِقُ^ع: «يَزِيدُ عَقْلُ الرَّجُلِ بَعْدَ الْأَرْبَعِينَ إِلَى خَمْسِينَ وَسِتِّينَ ثُمَّ يَنْقُصُ عَقْلُهُ بَعْدَ ذَلِكَ» (مفید، ۱۴۱۳ق، ص ۲۴۴).

۳-۳. دوران ضعف ثانویه - دوران پیری

دوره سوم عمر انسان، دوران ضعف ثانویه است که با دوران پیری یعنی ۶۰ سالگی به بعد انسان مطابقت دارد. قرآن کریم از این دوران با عبارات‌های مختلفی یاد می‌نماید:

ضعف: اولین واژه در این خصوص «ضعف» است. ضعف، در لغت برخلاف قوت است. **ضَعْفٌ** و **ضَعْفٌ**، دو تعبیری است که به باور برخی لغت‌شناسان، اولی به ضعف جسمانی و دومی در معنای **ضَعْف** در رأی و عقل به کار می‌رود. گرچه برخی دیگر این دو واژه را به یک معنا دانسته‌اند (ابن منظور، ۱۴۱۴ق، ج ۹، ص ۲۰۳). این واژه در دو جای قرآن به معنای پیری به کار رفته است. در آیه نخست، تعبیر عام «لَيْسَ عَلَى الضَّعْفَاءِ...حَرْجٌ» (توبه: ۹۱) آمده که به قرینه ذکر آن در کنار بیماران، مراد از آن کسانی است که به دلیل اقتضای طبع از شرکت در جنگ معذور هستند (طباطبائی، ۱۴۱۷ق، ج ۹، ص ۳۶۲)؛ یعنی ناظر بر زمین‌گیران و پیران است. در آیه دوم، «ثُمَّ جَعَلَ مِنْ بَعْدِ قُوَّةٍ ضَعْفًا وَشَيْبَةً» (روم: ۵۴)؛ نیز به دوران پیری که دوران افول قدرت و به نوعی بازگشت به همان ضعف اولیه است، اشاره می‌کند.

شیخ: «شیخ» واژه دیگری است که به دوران پیری اشاره دارد. «شیخ» در لغت، به مردی که سن او زیاد باشد یا از پنجاه تا هشتاد سالگی عمر کند، و به صورت کلی آنکه در چهره او آثار پیری هویدا شود، اطلاق می‌گردد (ابن منظور، ۱۴۱۴ق، ج ۷، ص ۲۵۴). به معنای مرحله‌ای بالاتر از کهولت است (فیومی، ۱۴۱۴ق، ص ۳۲۹). به نظر *مصطفوی*، شیخ صفتی است که بر هر انسان مسنی که وقار و بزرگی در نزد قوم و اهلس دارد، اطلاق می‌شود. موارد استعمال آن در قرآن نیز همین وقار و شخصیت را نشان می‌دهد (مصطفوی، ۱۳۳۸، ج ۶، ص ۱۶۳). این تعبیر در قرآن، در آیات مختلفی (هود: ۷۲؛ یوسف: ۷۸؛ قصص: ۲۳؛ غافر: ۶۷) به کار رفته است که به معنی پیری است و گاه با وصف «کبیر» مقرون گردیده است که اشاره به شدت پیری و یا بزرگی و منزلت او دارد. در برخی روایات آمده است

تعبیر «شیب» یا «کهل» یا «عجوز» و «مسن» چنین نیست؛ زیرا در «شیب» جهت اختلاط و تغییر لحاظ می‌گردد و در «عجوز» جهت عجز وی، و در «مسن» زیادی سن او، و در «کهل» جهت تمامیت و رشد و نمو او مورد عنایت است (مصطفوی، ۱۳۶۸، ج ۶، ص ۱۶۳).

ارذل‌العمر: «ارذل» در لغت به معنای هر چیز پست و بی‌ارزش است (فراهیدی، ۱۴۰۹ق، ج ۸، ص ۱۸۰). منظور از «ارذل‌العمر»، سنین بسیار بالاست که ناتوانی و نسیان وجود انسان را فرا می‌گیرد، به حدی که قادر به انجام حوائج ابتدایی خود نیست. به همین دلیل، قرآن آن را سال‌های نامطلوب عمر شمرده است (مکارم‌شیرازی و همکاران، ۱۳۷۴، ج ۱۱، ص ۳۱۰). این واژه در دو سوره به کار رفته است که به دوران پیری انسان اشاره دارد (نحل: ۷۲؛ حج: ۵). در سوره نحل، پس از ذکر این واژه تعبیر «لِکَیْ لَا یَعْلَمُ بَعْدَ عِلْمٍ شَیْئاً» آمده تا به این نکته اشاره کند که در این مقطع، قوای عقلانی، ادراکی و حافظه انسان به سرعت رو به تحلیل می‌رود. به هر حال، از آنجاکه در این مرحله، نیروی جسمی و حواس بدنی ضعیف شده و رو به تحلیل می‌رود، برخی لغت‌شناسان «ارذل‌العمر» را آخرین مرحله از زندگی انسان می‌دانند (مصطفوی، ۱۳۶۸، ج ۴، ص ۱۱۴). این مقطع در روایات تفسیری، از ۷۵ تا ۱۰۰ سالگی تفسیر شده است. در روایتی، امام علی^ع ارذل‌العمر را ۷۵ سالگی می‌داند (بحرانی، ۱۳۷۴، ج ۳، ص ۴۳۷). در برخی از تفاسیر، به ۹۰ سالگی (مکارم‌شیرازی و همکاران، ۱۳۷۴، ج ۱۱، ص ۳۱۰) و در جایی دیگر، به ۹۵ سالگی (مجلسی، ۱۴۰۴ق، ج ۲۵، ص ۲۶۱) تفسیر شده است. در نهایت، در تفسیر قمی از قول امام صادق^ع آمده است که ارذل‌العمر در ۱۰۰ سالگی است: «إِذَا بَلَغَ الْعَبْدُ مِائَةَ سَنَةٍ فَذَلِكَ أَرْذَلُ الْعُمُرِ» (قمی، ۱۳۶۷، ج ۲، ص ۷۹).

این مقطع به لحاظ شناختی، با مرحله کودکی اول یعنی حدود ۷ سالگی شباهت دارد. در روایتی آمده است که «ارذل‌العمر» زمانی است که عقل انسان در حد عقل کودک هفت ساله باشد: «وَرَوَى أَنَّ أَرْذَلَ الْعُمُرِ أَنْ یَکُونَ عَقْلُهُ عَقْلَ ابْنِ سَبْعِ سِنِينَ» (صدوق، ۱۳۶۲، ج ۲، ص ۵۴۶). بلکه بر اساس آیه شریفه «لِکَیْ لَا یَعْلَمُ بَعْدَ عِلْمٍ شَیْئاً»، پایین‌تر از آن است؛ زیرا به مرحله‌ای می‌رسد که هیچ نمی‌داند. به همین دلیل، زندگی در این مرحله سخت و طاقت‌فرساست، به‌گونه‌ای که در روایتی از پیامبر^ص از رسیدن به این مقطع سنی، به خدا پناه برده شده است: «وَأَعُوذُ بِکَ أَنْ أُرَدَّ إِلَى أَرْذَلِ الْعُمُرِ» (ورام‌بن ابی‌فراس، ۱۴۱۰ق، ج ۱، ص ۱۷۲). البته اگر کسی به این مرحله از عمر برسد، اسیر خدا در زمین است و مورد لطف و رحمت الهی قرار می‌گیرد، و حسناش ثبت، و خطاهایش محو می‌گردد و گناهانش آمرزیده می‌شود (کلینی، ۱۴۰۷ق، ج ۸، ص ۱۰۸).

که عبور از ۴۰ سالگی، ورود در مقطع پیری است: «...وَأِذَا زَادَ عَلَی الْأَرْبَعِیْنَ فَهُوَ شَیْخٌ» (ابن‌شعبه‌حرانی، ۱۴۰۴ق، ص ۳۷۰). البته بر اساس روایت **طب‌الرضا**، حال چهارم انسان یا همان مقطع پیری، از ۶۰ سالگی به بعد است (طب‌الرضا، ۱۳۸۱، ص ۶۱).

شیب: از واژه‌هایی که در مورد پیری به‌کار رفته است، «شیب» است. «شیب» در لغت، دلالت بر اختلاط چیزی به چیز دیگر می‌کند. این معنی در روایت به‌کار رفته و از اختلاط علم با حلم تحسین شده است: «مَا شِيبَ شَيْءٌ بِشَيْءٍ أَحْسَنَ مِنْ حِلْمٍ بِعِلْمٍ» (ابن‌شعبه‌حرانی، ۱۴۰۴ق، ص ۲۹۲). گاهی به معنی آلوده شدن آمده است: «وَإِذَا شِيبَ الْقَلْبُ الصَّافِي بَتَغْدِيْتِهِ بِالْعَقْلَةِ وَالْكَدْرِ صَقْلٌ بِمِصْقَلَةِ التَّوْبَةِ» (امام صادق^ع، ۱۴۰۰ق، ص ۱۲۴). چه‌بسا در مورد انسان، مراد از شیب اختلاط موهای سفید با موهای سیاه باشد. در این صورت، مرحله‌ای جوان‌تر از شیخ را شامل می‌گردد. اما از تقارن آن با ضعف در آیه «ثُمَّ جَعَلَ مِنْ بَعْدِ قُوَّةٍ ضَعْفًا وَشَيْبَةً» (روم: ۵۴)، و نیز همراهی آن با سستی استخوان، در آیه ۴ سوره مریم «قَالَ رَبِّ إِنِّي وَهَنَ الْعَظْمُ مِنِّي وَأَشْتَعَلَ الرَّأْسُ شَيْبًا»، به دست می‌آید که این مرحله، به‌عنوان وصف پیری بر دوره پایانی آن اطلاق می‌شود. از این رو، می‌توان گفت: مراد از اختلاط، همان اختلاط در اندیشه‌ها و رفتارها و مزاج انسان و حرکات ارادی و غیرارادی آدمی است. براین‌اساس، مصطفوی، اختلاط مذکور را در مزاج دانسته و می‌آورد: «مشیب، دوره پیدایش اختلاط در مزاج و خروج آن از صفاء و خالص بودن است که لازمه آن تغییر رنگ و شکل و سفیدی موی است» (مصطفوی، ۱۳۶۸، ج ۶، ص ۱۶۱).

عجوز: «عجوز» تعبیر دیگری است که در متون دینی در مورد بزرگسالی به‌کار رفته است. «عجوز» در لغت، از عجز به معنای ضعف است (ابن‌فارس، ۱۴۰۴ق، ج ۴، ص ۲۳۲). این واژه در وصف زن و مرد به کار رفته و مترادف شیخ (فراهیدی، ۱۴۰۹ق، ج ۱، ص ۲۱۵)، یا شیخ بسیار سالخورده تلقی گردیده است. ولی در **قاموس القرآن** به نقل از **اقرب‌الموارد** آمده است که عجوز وصف خاص پیرزن است که جمع آن **عُجُزٌ** و **عَجَائِزٌ** است؛ چراکه این تعبیر، چهار بار در قرآن آمده که دو مورد درباره همسر ابراهیم^ع (هود: ۷۲؛ ذاریات: ۲۹)، و دو بار در خصوص همسر لوط^ع (شعراء: ۱۷۱؛ صافات: ۱۳۵)، به کار رفته است (قرشی، ۱۳۷۱، ج ۴، ص ۲۹۴). عجوز را بدان جهت عجوز نامیده‌اند که در بسیاری از کارها ناتوان است (راغب اصفهانی، ۱۴۱۲ق، ص ۵۴۸).

به هر حال، اگرچه در گوناگونی این تعبیر در مورد پیری حتماً رمز و رازی نهفته، و جهاتی لحاظ گردیده است، ولی به لحاظ سنی، نمی‌توان مرز دقیقی را بین واژه‌های فوق بیان کرد. در مقایسه بین این تعبیر، **مصطفوی** بر این باور است که در استعمال «شیخ» برای وقار و احترام نهفته است. حال آنکه در

نکس در خلق: تعبیر دیگر در خصوص پیری، «نکس» به معنای دگرگونی و برعکس شدن است (راغب اصفهانی، ۱۴۱۲ق، ص ۸۲۴). این واژه، تنها یک بار در مورد عمر انسان، آن هم در سوره یس به چشم می‌خورد: «وَمَنْ نُعَمِّرْهُ نُنَكِّسْهُ فِي الْخَلْقِ» (یس: ۶۸). در روایت آمده است که معنای «وَمَنْ نُعَمِّرْهُ نُنَكِّسْهُ فِي الْخَلْقِ» این است که کسی که عمرش طولانی شد و کهنسال گردید، به حالت کودکی برمی‌گردد. در این حال، نقص و ضعف بر تمام اعضا، جوارح و حالاتش مستولی می‌شود (مجلسی، ۱۴۰۳ق، ج ۹۰، ص ۳۶). قرشی در قاموس قرآن بیان می‌کند که «تنکیس به معنی وارونه کردن است. تنکیس در خلقت این است که شخص کاملاً پیر و از کار افتاده باشد، گویی همه چیزش وارونه شده است» (قرشی، ۱۳۷۱، ج ۷، ص ۱۱۱). این آیه، دلیل این است که انسان در رسیدن به این مرحله و اتفاقی که برای او می‌افتد، از خود اختیاری نداشته و عقل و درک درستی از اوضاع و شرایط خود ندارد، وگرنه به آن حال در نمی‌آمد.

هرم: یکی از واژه‌هایی که در مورد پیری آمده است، واژه «هرم» است. این واژه، اگرچه در قرآن نیامده، ولی در روایات به کار رفته است، مثل: «يَا عَلِيُّ بَادِرْ بِأَرْبَعٍ قَبْلَ أَرْبَعِ شَبَابِكَ قَبْلَ هَرَمِكَ...» (صدوق، ۱۴۱۳ق، ج ۴، ص ۳۵۷). طریحی آن را به کبر سن و کهنسالی معنی کرده است (طریحی، ۱۳۷۵، ج ۶، ص ۱۸۶) و در توضیح روایتی که در آن، از رسیدن به سن هرم به خدا پناه برده شده است، می‌گوید: «دلیل این استعاده آن است که هرم همان مقطع ارذل‌العمر است که طی آن در عقل و حواس انسان اختلال ایجاد می‌شود و چهره زشت می‌گردد و در اکثر کارها و طاعات ناتوانی پدید می‌آید» (همان، ج ۳، ص ۱۸۴). در روایتی، در توصیف هرم، به وضعیت پیرمرد مسنی اشاره شده است که «از شدت پیری، کمرش خم گشته و خلقتش دگرگون شده، مویش سپید و رنگش تیره گردیده است و پوستش جمع و گام‌هایش کوتاه شده است. انسان در صد سالگی به این وضعیت می‌رسد که بعد از آن مرگ است» (صدوق، ۱۳۹۵ق، ج ۲، ص ۵۸۹). به هر حال، این وضعیت دردی است که به فرموده پیامبر ﷺ درمانی برای آن نیست (پاینده، ۱۳۸۲، ص ۳۱۴).

در یک جمع‌بندی می‌توان گفت: دوران پیری و ضعف ثانویه دارای دو مرحله است.

۳-۳-۱. مرحله اول، مرحله شیخوخیت

این مرحله شامل ۶۰ تا ۷۵ سالگی است و شاخصه آن، شروع ضعف و ناتوانی جسمی و شناختی است؛ چراکه بر اساس برخی روایات، قدرت و قوت انسان، بخصوص قوت عقلی، همچنان تا ۶۰ سالگی ادامه دارد و پس از آن، رو به افول می‌رود و ضعف ثانویه آغاز می‌گردد (مفید، ۱۴۱۳ق، ص ۲۴۴).

۳-۳-۲. مرحله دوم، مرحله ارذل‌العمر

مرحله ارذل‌العمر، مرحله‌ای است که آغاز آن از ۷۵ سالگی است و تا ۱۰۰ سالگی و بالاتر ادامه دارد. شاخصه آن، این است که فرد کهنسال، به حالت کودکی برمی‌گردد. در این حال، نقص و ضعف بر تمام اعضا، جوارح و حالاتش مستولی می‌شود (مجلسی، ۱۴۰۳ق، ج ۹۰، ص ۳۶)، و به لحاظ شناختی به جایی می‌رسد که به فرموده قرآن چیزی نمی‌داند (نحل: ۷۰).

نتیجه‌گیری

به‌عنوان نتیجه‌گیری می‌توان گفت: از منظر متون دینی، عمر انسان به ۴ مرحله تقسیم می‌گردد.

مرحله حمل: از انعقاد نطفه تا تولد را شامل می‌شود، شاخصه این مرحله، شکل‌گیری سریع و تدریجی جسم و بدن و نیز قابلیت‌ها و استعدادهاى مختلف در انسان است.

مرحله رضاع: دو سال اول زندگی است. در این مرحله، اگرچه کودک در تمام ابعاد به شدت ضعیف است و هیچ نمی‌داند، ولی استعداد و امکانات دانستن و شناخت برای او فراهم است و با بازتاب‌های ذاتی و اولیه مثل شیر خوردن مسیر رو به رشد را آغاز می‌کند.

مرحله صباوت: پیش از تمیز است و دوران بازی‌گوشی و کنجکاو و تلاش برای شناسایی محیط از طریق بازی است و معمولاً تا ۷ سالگی تداوم دارد.

مرحله تمیز: معمولاً از ۶ تا ۷ سالگی آغاز می‌شود و تا بلوغ ادامه دارد. شاخصه این مرحله، تشخیص و تمیز خوب و بد و تفاوت‌های جنسیتی و نیز آمادگی برای آموزش و یادگیری است.

مرحله بلوغ و نوجوانی: از ۱۳ تا ۱۴ سالگی آغاز و تا ۱۸ سالگی ادامه می‌یابد. شاخصه اصلی این مرحله از منظر متون دینی، بلوغ است که سن تکلیف و مسئولیت و فراگیری معیارهای ارزشی است.

مرحله شباب و جوانی: از ۱۸ تا ۳۰ الی ۳۵ سالگی را دربر می‌گیرد و بهترین مقطع عمر انسان به حساب می‌آید؛ زیرا اوج قوت و قدرت و توان جسمی و عقلی شاخصه این دوران است.

مرحله کهولت: مرحله کمال و پختگی عقل به حساب می‌آید. از ۳۰ الی ۳۵ سالگی آغاز می‌شود و تا حدود ۶۰ سالگی تداوم دارد.

مرحله شیخوخیت یا پیری اول: از ۶۰ سالگی آغاز می‌شود و تا ۷۵ سالگی ادامه می‌یابد. شروع ضعف و ناتوانی جسمی و شناختی شاخصه این دوره است.

مرحله هرم و ارذل‌العمر: از ۷۵ سالگی آغاز می‌شود و تا آخر عمر تداوم دارد. شاخصه آن، این است که فرد کهنسال به حالت کودکی برمی‌گردد. در این حال، نقص و ضعف بر تمام اعضا، جوارح و حالاتش مستولی می‌شود و به لحاظ شناختی به جایی می‌رسد که به فرموده قرآن چیزی نمی‌داند. جدول زیر ابعاد مختلف این مراحل را نشان می‌دهد.

منابع

- نهج البلاغه، ۱۴۱۴ق، تحقیق صبحی صالح، قم، هجرت.
- طب الرضا، ۱۳۸۱، ترجمه نصیرالدین امیر صادقی، چ ششم، تهران، معراجی.
- ابن اثیر جزری، مبارک بن محمد، ۱۳۶۷، *النهایه فی غریب الحدیث و الاثر*، قم، اسماعیلیان.
- صدوق، محمد بن علی، ۱۳۶۲، *الخصال*، قم، جامعه مدرسین.
- ____، ۱۴۱۳ق، *من لایحضره الفقیه*، قم، جامعه مدرسین.
- ____، ۱۳۹۵ق، *کمال الدین و تمام النعمه*، تهران، اسلامیه.
- ابن شعبه حرانی، حسن بن علی، ۱۴۰۴ق، *تحف العقول*، تحقیق علی اکبر غفاری، قم، جامعه مدرسین.
- ابن شهر آشوب مازندرانی، محمد بن علی، ۱۴۱۰ق، *مشابه القرآن و مختلفه*، قم، بیدار.
- ابن فارس، احمد بن، ۱۴۰۴ق، *معجم مقاییس اللغه*، قم، مکتب الاعلام الاسلامی.
- ابن منظور، محمد بن مکرم، ۱۴۱۴ق، *لسان العرب*، بیروت، دارالفکر.
- آذربایجانی، مسعود و محمدصادق شجاعی، ۱۳۹۳، *روان شناسی در نهج البلاغه؛ مفاهیم و آموزه‌ها*، قم، پژوهشگاه حوزه و دانشگاه.
- بحرانی، سیدهاشم، ۱۳۷۴، *البرهان فی تفسیر القرآن*، قم، مؤسسه بعثت.
- بحرانی اصفهانی، عبدالله بن نورالله، ۱۴۱۳ق، *عوامل العلوم و المعارف و الاحوال من الآیات و الأخبار و الأقوال*، قم، مؤسسه الامام مهدی علیه السلام.
- بلاغی نجفی، محمدجواد، ۱۴۲۰ق، *آلاء الرحمن فی تفسیر القرآن*، قم، بنیاد بعثت.
- پاینده، ابوالقاسم، ۱۳۸۲، *نهج الفصاحه*، چ چهارم، تهران، دنیای دانش.
- ثعالبی، عبدالملک بن محمد، ۱۴۱۴ق، *فقه اللغه*، بیروت، دارالکتب العلمیه.
- جمعی از مؤلفان، ۱۳۷۰، *روان شناسی رشد (۱)*، تهران، سمت.
- جوهری، اسماعیل بن حماد، ۱۹۹۰، *الصحاح*، تحقیق احمد عبدالغفور عطار، بیروت، دارالعلم للملایین.
- حرعاملی، محمد بن حسن، ۱۴۰۹ق، *وسائل الشیعه*، قم، مؤسسه آل‌البیت علیهم السلام.
- حسینی، سیدمحمد، ۱۳۸۲، *فرهنگ لغات و اصطلاحات فقهی*، تهران، سروش.
- حسینی زبیدی، محمد مرتضی، ۱۴۱۴ق، *تاج العروس من جواهر القاموس*، بیروت، دارالفکر.
- دبس، موریس، ۱۳۶۸، *مراحل تربیت*، ترجمه علی محمد کاردان، تهران، دانشگاه تهران.
- دیلمی، حسن بن محمد، ۱۴۱۲ق، *ارشاد القلوب إلی الصواب*، قم، الشریف الرضی.
- راغب اصفهانی، حسین بن محمد، ۱۴۱۲ق، *المفردات فی غریب القرآن*، دمشق، الدار الشامیه.
- سیحانی، جعفر، ۱۴۱۸ق، *البلوغ*، قم، مؤسسه الامام الصادق علیه السلام.
- سیدین قطب، ۱۴۱۲ق، *فی ظلال القرآن*، بیروت، دار الشروق.
- شعاری نژاد، علی اکبر، ۱۳۶۸، *روان شناسی رشد*، تهران، اطلاعات.
- شعبانی ورکی، بختیار، ۱۳۷۷، «درآمدی بر مراحل تربیت در قرآن کریم»، *علوم انسانی - مطالعات اسلامی*، ش ۳۹ و ۴۰، ص ۸۲.
- طباطبائی، سیدمحمدحسین، ۱۴۱۷ق، *المیزان فی تفسیر القرآن*، قم، جامعه مدرسین.
- طبرسی، فضل بن حسن، ۱۳۷۲، *مجمع البیان فی تفسیر القرآن*، تهران، ناصر خسرو.
- ____، ۱۳۷۷، *تفسیر جوامع الجامع*، تهران، دانشگاه تهران ۱۳۷۷.

- طریحی، فخرالدین، ۱۳۷۵، *مجمع البحرین*، تهران، مرتضوی.
- طوسی، محمد بن حسن، بی تا، *التبیان فی تفسیر القرآن*، بیروت، دار احیاء التراث العربی.
- طیب، سیدعبدالحسین، ۱۳۷۸، *اطیب البیان فی تفسیر القرآن*، تهران، اسلام.
- عیاشی، محمد بن مسعود، ۱۳۸۰ق، *کتاب التفسیر*، تهران، چاپخانه علمیه.
- فاکر، اعظم، ۱۳۹۲، *بررسی روند رشد جسمی انسان از نگاه قرآن با رویکرد پاسخ گویی به شبهات*، پایان نامه سطح سه، تفسیر و علوم قرآن قم، جامعه الزهراء.
- فخررازی، محمد بن عمر، ۱۴۲۰ق، *مفاتیح الغیب*، بیروت، داراحیاء التراث العربی.
- فراهیدی، خلیل بن احمد، ۱۴۰۹ق، *کتاب العین*، قم، هجرت.
- فضل الله، سیدمحمدحسین، ۱۴۱۹ق، *تفسیر من وحی القرآن*، بیروت، دارالملاک للطباعه و النشر.
- فیومی، احمد بن محمد، ۱۴۱۴ق، *المصباح المنیر*، چ دوم، قم، دارالهجره.
- قرشی، سیدعلی اکبر، ۱۳۷۱، *قاموس قرآن*، تهران، دارالکتب الاسلامیه.
- قمی، علی بن ابراهیم، ۱۳۶۷، *تفسیر قمی*، قم، دارالکتاب.
- کلینی، محمد بن یعقوب، ۱۴۰۷ق، *کافی*، چ چهارم، تهران، اسلامیه.
- کاظمی، جواد بن سعید، ۱۳۶۵، *مسائل الأفهام الی آیات الاحکام*، تهران، کتابفروشی مرتضوی.
- مجلسی، محمدباقر، ۱۴۰۳ق، *بحار الأنوار*، چ دوم، بیروت، دار احیاء التراث العربی.
- ____، ۱۴۰۴ق، *مرآة العقول فی شرح اخبار آل الرسول*، تهران، دارالکتب الاسلامیه.
- مصطفوی، حسن، ۱۳۶۸، *التحقیق فی کلمات القرآن*، تهران، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.
- معین، محمد، ۱۳۷۱، *فرهنگ فارسی*، چ هشتم، تهران، چاپخانه سپهر.
- مفید، محمد بن محمد نعمان، ۱۴۱۳ق، *الاختصاص*، تحقیق علی اکبر غفاری، قم، کنگره شیخ مفید.
- مکارم شیرازی، ناصر و همکاران، ۱۳۷۴، *تفسیر نمونه*، تهران، دارالکتب الاسلامیه.
- منسوب به جعفر بن محمد، امام صادق علیه السلام، ۱۴۰۰ق، *مصباح الشریعه*، بیروت، اعلمی.
- منصور، محمود، ۱۳۷۳، *روان شناسی ژنتیک (تحول روانی از کودکی تا پیری)*، تهران، ترمه.
- نجفی، محمدحسن، ۱۳۹۴ق، *جواهر الکلام فی شرح شرایع الاسلام*، تهران، دارالکتب الاسلامیه.
- نوری، حسین، ۱۴۰۸ق، *مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل*، قم، مؤسسه آل‌البیت علیهم السلام.
- وزام بن ابی فراس، مسعود بن عیسی، ۱۴۱۰ق، *مجموعه ورام*، قم، مکتبه فقهیه.